

تاریخ وصول: ۹۰/۹/۷

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۱/۲۰

اندیشه‌های عرفانی شهید مطهری در پیوند قرآن، حدیث و شعر فارسی

علی عین‌علیلو^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، استادیار گروه ادبیات فارسی، رودهن، ایران

چکیده مقاله:

آثار استاد شهید مطهری مشحون از آیات و احادیثی است که نویسنده گاهی برای اثبات مدعای خود از آنها بهره جسته و زمانی به تفسیر و شرح‌شان پرداخته است. مجموع آثار شهید در پنجاه و نه عنوان تنظیم شده است. بسیاری از این آثار مجموعه سخنرانی‌های استاد می‌باشد که توسط مؤسسه نشر آثار آن مرحوم به صورت مکتوب در آمده است. خطابی بودن بسیاری از این آثار نشان دهنده وسعت اطلاعات قرآنی و روایی نویسنده می‌باشد و این تبحر فوق العاده تأثیرگذاری کلام را مضاعف کرده است. افزون بر این، استاد مطهری از اشعار زیادی نیز در آثارش استفاده کرده و این امر در خیلی از موارد توأم با استشهادات قرآنی یا مأثورات معصومین - علیهم السلام - می‌باشد. نگارنده با توجه به این ویژگی منحصری که در این آثار بود، تصمیم به نگارش مقاله‌ای کرد تا در پیوند آیات، احادیث و اشعار، از یک سو آیات و احادیثی را که استاد در مباحث مختلف فلسفی، کلامی، عرفانی و اخلاقی به کار برده معرفی کند و از دیگر سو وسعت این معانی بلند را در کلام شاعران اندیشمند فارسی زبان نشان دهد.

کلید واژه‌ها:

قرآن، حدیث، شعر فارسی، عرفان اسلامی، شهید مطهری.

^۱ - alieynalilou@yahoo.com

پیشگفتار

اطلاعات وسیع استاد مطهری در مباحث قرآنی، تفسیر آیات و روایات امامان - علیهم السلام - که در جای جای آثارش قابل مشاهده است، امتیاز خاصی به نوشته‌های آن شهید سعید داده است. استاد در هر موضوعی از مسایل فلسفی، کلامی، عرفانی و اخلاقی که اثری خلق کرده است، بدون استثنا اقدام به نوعی بهره‌گیری تلمیحی، تضمینی یا اقتباسی از قرآن یا حدیث کرده و این امر از سویی سندیت اندیشه‌های آن مرحوم را خدشه ناپذیر ساخته از دیگر سو خواننده را با کلام خداوند و جانشینان راستینش آشنا ساخته است.

توجه خاص شهید مطهری به شعر تعلیمی بیانگر جایگاه رفیع ترواشات ذهنی شاعران عارف و حکیم، نزد این معلم بی‌بدیل اخلاق است. استاد تأثیر شگرف شعر را در مستمع می‌دانست، از این رو هر جا که اقتضای کلام بود از آن سود می‌برد. لازم به ذکر است که به آثار مولانا جلال الدین بلخی، حافظ و سعدی عنایت بیشتری داشت.

نگارنده، مقاله حاضر را از تمامی آثار استاد ترتیب داده است، اگر استشهاد به آیات و احادیث و اشعار اثر به اثر نقل می‌شد موجب ناهماهنگی موضوعی و گسیختگی مطالب می‌گشت، بنابراین برای یک دست ساختن مطلب، نیاز به روندی خاص بود.

بر همین اساس بحث را با «توحید» شروع کرده و در ضمن آن به الوهیت و ربوبیت حضرت حق پرداختیم. در قسمت‌های بعدی مباحث «تجلی»، «سریان حبی»، «خلقت احسن» و «عدل» را مطرح کردم که همگی از مباحث عمده عرفان نظری می‌باشند. «آفات نفس و لزوم اعتدال آن» و «ره آورد مبارزه با نفس» را که شهید از ارکان سلوک دانسته و آن را عرفان عملی شمرده، در قسمت‌های بعدی آوردم. آخرین قسمت نوشته خود را به «حالات و درجات وارستگان» اختصاص دادم، چرا که تمامی هدف شهید رساندن مخاطبان خود به این درجات و ایجاد «عشق» و «شوق» به لقاء الله بود.

آخرین نکته قابل ذکر این است که در بسیاری از استشهادات شعری استاد مطهری سراینده اشعار را معرفی کرده اند اما در هیچ یک به شماره صفحه یا مصحح و ناشر نپرداخته اند. با توجه به این که غالب ابیات از مولانا، حافظ و سعدی می‌باشد، استخراج آدرس مصادیق شعری کار سختی نبود اما از آنجایی که نگارنده مقاله رأساً از آنها بهره نبرده بود و خللی نیز به ساختار مقاله وارد نمی‌کرد، تصرفی در آثار استاد نکرد.

یگانگی

بحث اقرار به یگانگی خداوند امری است که استاد در تمامی آثارش بدان پرداخته و گاهی هم از بیت‌هایی که بوی وحدت وجود می‌دهد شاهد آورده است. شهید مطهری در امر توحید، گریز به مطالب متعددی زده‌اند که برخی فلسفی، بعضی کلامی و گروهی دیگر عرفانی می‌باشند. در برخی از آیات و بیت‌های شاهد، از الوهیت حق سخن به بیان آورده ولی بلافاصله بحث را به ربوبیت وصل می‌کند چرا که بیشتر کسانی که در اعتقاد خود دچار شبهه می‌شوند در امر ربوبیت است نه الوهیت. سپس با یک دسته آیات روبرو می‌شویم که بیانگر ظهور و حضور باری تعالی در اجزاء هستی است. اما آیا برای شناخت خدا کوشش و تقلایی لازم است؟ به عقیده استاد خداوند ظاهرتر از آن است که انسان کوشش ذهنی و استدلال را پشتوانه شناخت خود قرار دهد. ابتدا چند موردی را که استاد در بیان یگانگی و مباحث مرتبط با آن مطرح کرده بیان می‌کنیم، سپس به اموری که به دیگر طرق ارتباط با توحید دارند می‌پردازیم. در امر توحید معلم شهید از آیات زیر بهره جسته‌اند.

- «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» (انعام/۹۱)

در ترجمه آیه می‌فرماید: «همین که بگویی الله (ذره‌م) دنبالش می‌آید. محال است کسی الله را شناخته باشد و بتواند به قطب دیگری متمایل شود و اصولاً چیز دیگری را در مقابل او قطب فرض کند». (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴) بعد در ادامه به بیت‌هایی چند از سعدی اشاره می‌کند:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست...
توان گفتم این با حقیقت شناس	ولسی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند	بنی‌ادم و دیو و دد کیستند

پسندیدی پرسیدی ای هوشمند جوابت بگویم در ایت پسند
که خورشید و دریا و کوه و فلک بنی‌ادم و دیو و جن ملک
همه هر چه هستند از آن کمترند که با هستیش نام هستی برند

- «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (آل عمران/۱۸)

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی رو متاب
سایه گر از وی نشانی می‌دهد شمس هر دم نور جانی می‌دهد

- «لیس فی الاشیاء یوالج و لا منه یخارج» (نهج البلاغه)

استاد از این کلام مولا در امر توحید بهره می‌برد با توضیحی خاص و بیانی که مخصوص خودشان است این فقره نهج البلاغه را توضیح می‌دهند: «نه در اشیاء می‌باشد و نه بیرون است از اشیاء... همه اشیاء است و هیچ یک از اشیاء هم نیست!... در این خصوص عرفا سخنان صحیح بسیار گفته‌اند و به تعبیرات مختلف. چند شعر از مولوی بخوانم که در اوایل مثنوی هست که می‌گوید:

ما عدم‌هائیم هستی‌ها نما تو وجود مطلقى و هستى ما
ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

صحبت از ثانی، تو یکی ما یکی، تو یک شیء ما یک شیء دیگر ما دوم تو باشیم، چنین چیزی هرگز نیست...

ما همه شیران ولى شیر علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم
حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد
باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست
لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

این ترجیع بندهاتف را همه شنیده‌اید که:

ای فدای تو هم دل و هم جان ای نثار رخت هم این و هم آن
تا می‌رسد به ترجیع بندش

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

حافظ در این زمینه اشعار زیادی دارد ولی نه به صورتی که روی آن به شکل یک جهان بینی تکیه کرده باشد.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
جامی سبزواری همین غزل را استقبال کرده و خیلی هم عالی استقبال کرده‌است ولی متأسفانه همه ابیات آن غزل را به یاد ندارم ولی یک بیت آن چنین است:

موسئی نیست که دعوی انال‌الحق شنود ورنه این زمزمه‌اندر شجری نیست که نیست
(مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۱۵ تا ۱۱۲)

همان‌گونه که در آغاز بحث یگانگی مطرح شد استاد بحث توحید را به اندیشه ربوبی مرتبط می‌سازد تا قدرت الهی را در تمام شوؤنات بشری یادآوری کند:

- «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» (ال عمران/ ۶)

«و بهترین شاهد و گواه بر وجود هدایتی و ربوبی و تسخیری الهی همین تنوعات و تشکلات است که یک موجود از سادگی به تنوع و از بساطت به ترکیب می‌رود... و به قول سعدی:

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۷۱)

- اندیشه ربوبی، اعتقاد راسخ به رزاقیت الهی را به دنبال دارد. استاد به استناد دو آیه، شعری از سعدی را آورده‌است:

- «هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات، ۵۸)

- «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود/۶)

یکس طفل دندان برآورده بود	بدر سر به فکرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش	مروّت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن نزد جفت	نگر تا زن او را چه مردانه گفت
مخور هول ابلیس تا جان دهد	هر آنکس که دندان دهد نان دهد
تواناست آخر خداوند روز	که روزی رساند تو چندین مسوز

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۶-۱۴۵)

در ادامه مطلب در توضیح آیات فوق‌الذکر استاد می‌فرمایند: «خداوند متعال هم خالق است هم رازق، خالق است، یعنی او به وجود آورنده موجودات است و اگر اراده و مشیّت او نبود هیچ چیزی موجود نمی‌شد، رازق است؛ یعنی موجودات را طوری آفریده که احتیاج به رزق دارند، آنها هستند که طوری آفریده شده‌اند که باید از یک موجود دیگر تغذی کنند تا بتوانند باقی بمانند». برای کلام خود بیت‌ها زیر را از مولانا شاهد می‌آورند:

خلق بخشد خاک را لطف خدا	تا خورد آب و بروید صد گیا
باز حیوان را ببخشد خلق و لب	تا گیاهش را خورد اند طلب
چون گیاهش خورد حیوان، گشت زفت	گشت حیوان لقمه انسان و رُفت

(همان، ص ۴-۱۵۳)

- «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَفَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُفِّتَ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» (اعراف/۵۷)

«اوست که بادهای را پیشاپیش رحمت خود (باران) مژده دهنده می‌فرستد تا آنگاه که آن بادهای ابرهایی گرانبار با خود بردارند. آنها را به سوی سرزمین مرده و خشک برانیم و به این وسیله آن را بر زمین فرود آوریم و هم به این وسیله انواع میوه‌ها از زمین بیرون آوریم». (همان، همان، همان)

ص ۱۵۵) سپس دو بیت از مولانا به عنوان شاهد ذکر می‌شود که در راستای دو مورد قبلی - رزاقیت الهی - است:

چون زمین را پا نباشد، جود او ابر را راند هم‌اره سوی او
طفل را چون پا نباشد، مادرش آید و ریزد وظیفه بر سرش

نگاه منطقی به مسأله ربوبیت و لطف فراگیر حضرت حق عکس‌العمل مریوب را به دنبال دارد. از دیگر سو موجودات فطرتاً با شناخت قلبی که از خالق خود دارند و الطاف جلیّ و خفیّ او را در کلّ هستی نظاره می‌کنند سر به سجده می‌گذارند و تسبیح و تنزیه حضرتش را بر زبان دل جاری می‌سازند.

استاد در این باره می‌فرماید:

«چقدر ما آیه در قرآن داریم به عبارت:

«سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»،

«يَسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»،

«يَسْجُدُ لِلَّهِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ (يَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ)»

با تعبیر «سَبِّحْ»، «يَسْبِحْ» و «يَسْجُدْ» قرآن می‌خواهد بگوید که تمام مخلوقات در باطن ذات خودشان سَبِّحْ پروردگاران، منزه پروردگاران و به سوی او - بخواهند یا نخواهند - در حرکت و تکاپو هستند... عرفا یک حرفی گفته‌اند که داد و قال فقها را بلند کرده‌اند. عرفا گفته‌اند این قضا، قضای تکوینی است اجتناب‌ناپذیر است (اتفاقاً از ابن‌عباس هم روایتی در این زمینه است) یعنی برای بشر امکان ندارد غیر خدا را پرستش کند.

مسلمان گر بدانستی که بت کیست یقین کردی که دین در بت پرستی است

این یک طنزی به این مطلب است، نه این که بخواهد بت‌پرستی به این مفهوم کثیفش را تأیید کند، می‌خواهد بگوید آن بت‌پرست هم در واقع خداپرست است، یعنی آن حس پرستش واقعی خداست که او را به این طرف و آن طرف کشانده، منتها خدا را گم کرده، معبود واقعی خودش را گم کرده» (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۶-۳۵)

در مورد آیات ذکر شده در کتاب فطرت نیز اشعاری از نظامی نقل کرده‌اند:

«خبر داری که سیاهان افلاک
چرا گردند گرد مرکز خاک
چه می‌خواهند از این منزل بریدن
چه می‌جویند از این محمل کشیدن
در این محراب که معبودشان کیست
از این آمد شدن مقصودشان چیست
بعد می‌گوید:

همه هستند سرگردان چو پرگار
بدید آرنده خود را طلبکار
... همچنین آن شعر معروف در آن غزل معروف حافظ که با این بیت شروع می‌شود:
رهرو منزل عشقیم ز سر حد عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم»
(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۶-۲۵۵)

پنهان نگشته‌ای

بحث بسیار مهمی که در آثار شهید سعید در خداشناسی به طور واضح و مکرر به چشم می‌خورد این است که خداوند در تمامی مظاهر و مجالی آشکار و هویداست. «ذات اقدس احدیت نور مطلق است، نوری است که ظلمت مقابل ندارد. اوست نور همه جهان به آسمان و زمین:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور/۳۵)

از هر ظاهری ظاهرتر است و از هر نزدیکی به ما نزدیکتر. ظهور همه چیز به ذات اوست، ظاهر مطلق و بالذات اوست.

«وَبُنُورٍ وَجْهَكَ الَّذِي أَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ» (نهج البلاغه، دعای کمیل)

روشنی هر چیزی در پرتو ذات اوست ولی نوری است که ثابت است، غروب و افول ندارد... از همان جهت که ظاهر و آشکار است باطن و پنهان است، جهت ظهور در او عین بطون است. چقدر خوب و عالی و لطیف بیان کرده علی(ع):

«و كل ظاهر غيره غير باطن، و كل باطن غيره غير ظاهر» (نهج البلاغه، خطبه ۶۴) و:

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره/۱۱۵)

اندیشه‌های عرفانی شهید مطهری در پیوند قرآن، حدیث و شعر فارسی/۱۳۷

مشرق و مغرب از آن خداست، به هر کجا که رو کنی مشرق و مغرب جهان ملک خداست». و بیت زیر را به عنوان استشهاد بیان می‌کنند:

بس که هست از همه سووزهمه رو راه به تو به تو برگردد اگر راه روی برگردد

(مطهری، ۱۳۷۰ ص ۶۸)

شهید مطهری در همین موضوع در کتاب «عرفان حافظ» آورده است:

- «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله و بعده»

«جز او همه چیز در نظر عارف «نیست» است. هست مطلق و شایسته مطلوبیت و محبوبیت

فقط اوست:

در نظر بازی ما بی‌خبران حیرانند من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

تا آنجا که می‌گوید:

جلوه‌گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند

و یا این شعر معروفش:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

چند بیت از اشعاری که حافظ از همه صریح‌تر به این معنی اشاره دارد در غزلی است که

الان برایتان می‌خوانم:

سحرگاهان که مخمور شبانه گرفتم باده با چنگ و چغانه

نهادم عقل را ره توشه از می ز شهر هستی‌اش کردم روانه

نگار می‌فروشم عشوه‌ای داد که ایمن گشتم از مکر زمانه

تا آنجا که می‌گوید:

که بندد طرف وصف از حسن شاهی که با خود عشق ورزد جاودانه

- «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» (قمر/۵۰)

حافظ در اینجا خیلی خوب و به حق داد سخن داده و آن غزل معروفش که می‌گوید:
عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
مقصود از آینه جام به تعبیر عرفا اعیان ثابت است، ماهیات اشیاء است.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

در این زمینه یک قطعه‌ای دارد جامی، که از آن قطعه‌های خیلی عالی است و در قسمتی از آن می‌گوید:

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود	به کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دوئی دور	ز گفتگوی مائی و توئی دور
وجودی مطلق از قید مظاهر	ز نور خویشتن بر خویش ظاهر
دلارا شاهدی در حجله غیب	منزه دامنش از تهمت عیب
برون زد خیمه ز اقلیم تقدس	تجلی کرد در آفاق و انفس
به هر آینه‌ای بنمود روئی	به هر جا خاست از وی گفتگوی

این نوع اشعار جامی زیاد است». (مطهری، ۱۳۶۸ ص ۱۲۳- تا ۱۱۵)

آفتاب دلیل آفتاب

عالی‌ترین روش و مطمئن‌ترین راهی که انسان را به شناخت حقیقی معبودی رساند، دلالت وجود او بر وجود اوست. استاد شهید بارها در آثار گرانقدر خود به این موضوع اشاراتی داشته‌اند:

- «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت/۵۳)

«البته من قبول دارم که عالی‌ترین و شریف‌ترین معرفت‌ها برای انسان، در درون خود انسان و از درون خود او به دست می‌آید ولی نه این است که دیگر طبیعت چیزی نباشد و آیت حق و آینه خدا نباشد، فقط دل آینه خدا باشد، نه، دل یک آینه خداست و طبیعت یک... مگر

اندیشه‌های عرفانی شهید مطهری در پیوند قرآن، حدیث و شعر فارسی/۱۳۹

شبستری نیست که در آن منظومه بسیار عالی و راقی خودش - گلشن راز- که واقعاً شاه‌کاری در عالم انسانیت است می‌گوید:

به نزد آنکه جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
یا جامی می‌گوید:

صلای باده ز دیر خرابات بیا ساقی که فی تأخیر آفات
جهان مرآت حس شاهد ماست فشاهد وجهه فی کل مرآت

(مطهری، ۱۳۷۳، ۲۱۲-۲۰۲)

علامه شهید، با استناد به نهج البلاغه، موضوع مورد بحث را چنین ادامه می‌دهند:
-«الحمد لله الذال علی وجوده بخلقه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰)
«سپاس خدای را که آفرینش دلیل بر هستی اوست... ذات حق که حرف الوجود و فعلیت محض است»... نسبت به حواس ما باطن است، اما او در ذات خود عین ظهور است.

حجاب‌روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدائی

(مطهری، ۱۳۴۵، ص ۷-۶۵)

و در دیگر اثر خود همین موضوع را آورده اند:
-«یا من دلّ علی ذاته بذاته» (نهج البلاغه، دعای صباح)
-«بک عرفتك و أنت دللتنی علیک» (نهج البلاغه، دعا ابو حمزه)
«این مضمون در اسلام زیاد بوده است که اصلاً در یک منقذ ذات خدا خودش دلیل بر خودش هست. این شعر شبستری هم ناظر به همین است که:

زهی ابله که او خورشید تابان بدون شمع جوید در بیابان»

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۰۷)

وی در کتاب «فلسفه اخلاق» با تکیه بر فقره‌ای از «دعای افتتاح» می‌نویسند:
-«الذی بعد فلا یری، و قرب فشهد النجوى» (نهج البلاغه، دعای افتتاح)

«در دعای افتتاح جمله جالبی است... در این جمله خدا چنین توصیف شده است: آن کسی که دور است و در نتیجه دیده نمی‌شود و در نزدیک است در نتیجه نجواها و سخنان بیخ گوشش را گواه است... سعدی نیکو آورده است:

یار نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
(مطهری، ۱۳۷۲، ص ۲۵۸-۲۵۶)

سریان حبی

استاد مطهری، همسو با عرفا، خلقت را نتیجه تجلی خدا و حبّ ظهور می‌داند. استناد شهید بر آیه زیر است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (احزاب/۷۲)

«نیروی عقل یک نیروی محافظه کار است، که حکیم روی آن خیلی تکیه دارد. عشق بر عکس نیرویی در فوران است و همیشه می‌خواهد از خود بیرون بیاید چه در ذات حق که می‌خواهد تجلی کند و چه در مخلوق که می‌خواهد به سوی او حرکت کند... در این جا حافظ یکی از بهترین و درست‌ترین شعرهایش را می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۲۴)

در صفحاتی دیگر از همان کتاب می‌فرماید:

«كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» (حدیث قدسی)
«گفتیم عارف هستی را مولود عشق می‌داند:

سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت به طلبکاری آن مهر گیاه آمده‌ایم»
(همان، ص ۱۴۸)

- خلقت احسن

استاد اعتقاد واثق دارد که خلقت موجود، خلقتی کامل و خدشه ناپذیر است. وی با استناد به سه آیه زیر می‌فرماید:

- «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده/۷)

- «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/۵۰)

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» (انعام/۱)

«در یک دید عالم عرفانی، بدی‌ها در نظام کلی آفرینش از نظرش محو می‌شود، می‌گوید: اساساً بدی وجود ندارد». (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۶۷)

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

عدل (مقتضای خلقت احسن)

از دیدگاه شهید، عدل نتیجه خلقت است. اگر در آفرینش شاهد نابرابری باشیم باید در وجود خلقت احسن الهی دچار تردید شویم. شهید برای اثبات مدعای خود آیه زیر را بیان می‌کند:

- «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء/۱۳۵)

عدل وضع نعمتی بر موضعش نی به هر بیخی که باشد آبکش

موضع رخ شه نهی، ویرانی است موضع شه، پیل هم نادانی است

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۳-۱۲)

«آنچه مسلم و غیرقابل تردید است این است که شناخت خداوند به عنوان (امر کننده به عدل) و (به پا دارنده عدل) اساسی‌ترین معرفتی است که در ادیان آسمانی، و ابعاد بشر با خدا بر آن استوار شده است.

- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید،

۲۵)

- «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه، ۷۰)

اگر خداوند به چیزی که امکان وجود یافته است، افاضه وجود نماید عدل است، و اگر نکند هم عدل است، زیرا عدل آن چیزی است که او بکند. این گروه (اشاعره) هر چند خودشان مدعی انکار عدل نیستند ولی با توجیهی که از عدل کرده‌اند عملاً منکر عدل‌اند... جهان موزون و متعادل است؛ اگر موزون و متعادل نبود برپا نبود، در قرآن کریم آمده است:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن / ۷)

در حدیث نبوی آمده است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» (فیض، ۱۳۸۷، ص ۶۲۳)

نقطه مقابل عدل - به این معنا - بی تناسبی است... رعایت این تناسب خواه ناخواه مستلزم برخی تبعیض‌ها می‌گردد. این تبعیض‌ها از نظر کل، رواست.

عدل چپود؟ آب ده اشجار را ظلم چپود؟ آب دادن خار را

(مطهری، ۱۳۷۲، ص ۵۷-۴۸)

استاد در بحث عدل مفهوم بسیار دقیقی را مطرح می‌کنند و آن، بیان این نکته است که اگر در جامعه تفاوت در میان امور دیده می‌شود مثلاً یکی فقیر یکی غنی، یا یکی سیاه آن دیگری سفید می‌باشد، امر عدل را نفی نمی‌کند، بلکه لازمه عدل است که فرقی بین امور باشد. ایشان حدیثی را از پیامبر گرامی اسلام به عنوان شاهد نقل کرده و به زیبایی تفسیر می‌کنند:

«اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ»

«آن حدیث... که در بعضی روایات وارد شده، نه منظور جنگ است بلکه تفاوت است، این که یک تفاوت‌هایی میان‌شان باشد رحمت است. پس اگر بخواهیم عدالت را به معنای مساوات تعریف کنیم... غلط است... مثلاً در بدن چشم حقی دارد و دست حق دیگر، اگر حق چشم را به دست بدهیم، نه تنها به دست خدمت نکرده‌ایم بلکه آن را از کار انداخته‌ایم... چنان که آنچه را که باید به لایق بدهیم به نالایق بدهیم، بی‌عدالتی کرده‌ایم.»

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را آنچه لایق بود داد

سعدی می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند

روســــــــــــــتازادگان دانشــــــــــــــمند به وزیر پادشاه رفتند
پســــــــــــــران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

معنای عدالت این است.» (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۳۱۳)

دشمن هم‌خانه

انسان، خلیفه الهی در روی زمین، اشرف مخلوقات و نزدیک‌ترین موجود به حضرت حق به واسطه وجود روحی است که از ناحیه قدس اعلی بر جسم وی دمیده شده‌است. شهید یک جا این مطلب را با توجه به آیه‌ای بیان می‌کند که خداوند تمام امور را در اختیار آدمی قرار داده:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان/۲۰)

و بیتی را از سعدی در همین موضوع نقل می‌کند:

ابرباد و مه و خورشید و فلک در کاراست تا تو نانی به کف آورده به غفلت نخوری

(مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۰۹)

در جای دیگر به نقل از اندیشه عرفانی و با استناد به آیه:

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹ و ص ۷۲)

می‌نویسد: «ببینید مولوی چه می‌گوید:

چیست اندر خم که اندر نهر نیست چیست اندر خانه کاندر شهر نیست

آیا می‌شود چیزی در خانه باشد در شهر نباشد؟

این جهان خم است و دل چون جوی آب این جهان خانه است و دل شهر عجب»

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۹۹)

اما با وجود تمامی فضایل که در نهاد آدمی است، دشمنی به نام «نفس» مدام با او و در وجود او و جاری در درون رگهایش، سر کینه با وی دارد. استاد در موارد متعددی دشمنی این نفس را به مخاطبان خود یادآوری کرد و آنها را از گرویدن به این دشمن مکار که در لباس

دوست قصد وی را کرده بر حذر می‌دارد و دوستی با نفس را اسارت آدمی می‌داند. حال آیات، احادیث و اشعاری را که استاد در کلام خود درج کرده‌اند، متناسب با حوصله مقاله می‌آوریم:

- «اعدی عدوک نفسک التی بین جنییک» (ابن حنبل، بی تا، ۲۵۶)

تو با دشمن نفس هم خانه‌ای چه در بند پیکار بیگانه‌ای

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۱۷)

- «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر/۱۹)

ای که در پیکار خود را باخته دیگران را توز خود نشناخته

(همان، ص ۲۳۶)

این دشمن دوست نما انسان را چنان فریب می‌دهد که بهای خود را فراموش می‌کند و خود را ارزان و به بهای ناچیز می‌فروشد.

«همه آنها(اهل دنیا) مرغانی هستند که به نحوی مادیات دنیا آنها را شکار کرده و از رفتار و پرواز انداخته است. انسان‌هایی هستند اسیر و برده...»

- «و لبس المتجر، أن ترى الدنيا لنفسك ثمنا» (نهج البلاغه، خطبه ۶۵)

بد معامله‌ای که شخصیت خود را با جهان برابر کنی... جهان را به بهای انسانیت خویش بخری. ناصر خسرو در این مضمون می‌گوید:

تیز نگیرد جهان، شکار، مرا نیست دگر با غمانش، کار، مرا

لاجرم اکنون جهان شکار من است گر چه همی داشت او شکار، مرا

جان من از روزگار برتر شد بیم نیاید ز روزگار، مرا

(مطهری، ۱۳۴۵، ص ۲۸۲)

«در قرآن کریم آیات زیاد هست.. مثل این که می‌فرماید:

- «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه/۷۰)

«همانا خداوند به آنها ظلم نمی‌کند، آنها خودشان بر خودشان ظلم می‌کنند»

زدست غیر نالم چرا که همچو حساب همیشه خانه خراب هوای خویشتم

از قضا غالب بدبختی‌های انسان همان است که خودش به خودش به نیت خیرخواهی برای خود به وجود آورده‌است، از روی جهالت و نادانی به خیال این که به خودش خیری برساند شری رسانده است. لهذا گفته‌اند:

دشمن به دشمن آن پسندد که بی‌خرد با نفس خود کند به مراد و هوای خویش

مردی به یکی از صحابه پیغمبر نامه نوشت و از او اندرزی خواست. مرد صحابی در جواب نوشت: «به آن کسی که از همه بیشتر او را دوست می‌داری بدی نکن... همه گناہانی که مرتکب می‌شوی به خیال خودت بهره‌ای به خودت می‌رسانی و حال آنکه همین‌ها همه در حقیقت جز دشمنی و رفتار خصمانه با خود چیزی نیست». (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۷۶)

— «الہوی عدو العقل» (قمی، ۱۴۱۶، ص ۲۲۳)

استاد حدیث فوق را از امام صادق (ع) نقل می‌کنند و در ادامه می‌آورند:
«علی (ع) درباره طمع فرمود:

«اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع» (نهج البلاغہ، خطبه ۴۳)

بیشتر زمین خوردن‌های عقل آنجاست که برق طمع، جستن می‌کند.

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

علت این‌که این دشمن بالاترین دشمن‌هاست واضح است، زیرا دشمن عقل است که بهترین دوست انسان است». (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۵۱)

استاد برای همین حدیث در جای دیگر همین کتاب بیتی از حافظ را آورده‌اند:

«جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد»

(همان، ص ۴۴)

«لقلب ابن آدم اشدُّ انقلاباً من القدر اذا اجتحت غلباً» (ابن حنبل، بی تا، ج ۶، ص ۴)

«همانا دل آدم از دیگ در حال جوشیدن بیشتر زیر و بالا می‌شود.. یکی از وظایف بشر تسلط بر هوسبازی خیال است وگرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی‌دهد... مولوی چقدر عالی می‌گوید:

جان همه روز از لگدکوب خیال و زیان و سود و ز خوف زوال
نی صفا می‌ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر
(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۷۸)

یکی از راه‌های فتنه‌گری نفس فریفتگی اوست به عقل جزئی.

-«علیکم بدین العجائز»

«می‌گوید هر چه را از خود داری بگذار بیرون، که اینها(انانیّت) است، بعد خودت بیا جلو

آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

(عجائز) را از(عجز) یعنی حالت انکسار گرفته‌است. در بسیاری از اشعار مولوی عقل محکوم شده‌است، ولی عقلی که محکوم شده آن عقل حکیمانه است در مقابل عشق عارفانه». (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۷۴)

انسانی که به عقل خود دل بست، خود را عالم به کل امور می‌داند. علمای راستین اخلاق و عرفان، همیشه مردم را از شرّ و آسیب علم اندوزانی که غره به علم خود هستند و یا آن را وسیله‌ای برای کسب جاه و مال دنیوی قرار داده‌اند، به شدّت بر حذر دانسته‌اند.

«از قدیم الایام دنیا به ما گفته‌اند که علم در وجود یک فرد دلیل نیست که او در طریق مصالح بشریت گام بردارد.

سنایی می‌گوید:

چو علم آموختی، از حرص، آنکه ترس کاندرشب چودزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

یک فرد همین که عالم شد کافی نیست... باید ببینیم علم این آدم آزاد است یا اسیر؟ آیا علم این آدم در راه‌هایی که عقل تصویب می‌کند به کار می‌افتد یا در راه هدف‌های دیگر و به تعبیر امیرالمؤمنین:

- «مستعملاً آله الدین للدنیا» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

است.

استاد در کتاب «ده‌گفتار» همین بیت سنایی را در ذیل حدیثی می‌آورند:
«شکی نیست که علم به تنهایی ضامن سعادت جامعه نیست. جامعه، دین و ایمان لازم دارد، همان طور که ایمان هم اگر مقرون به علم نباشد مفید نیست بلکه وبال است:

- «اقطع ظهري اثنان، عالم متهتك و جاهل متسك» (مجلسی، ج ۲، ص ۱۱۱)

اسلام نه عالم بی‌دین می‌خواهد نه جاهل دین‌دار» (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۷۹)
این همه نشان دادن سیمای راستین «نفس» از برای این است که خلیفه الهی دچار خسران این جهانی و آن جهان نشود از مقام خود هبوط نکند.

«ببینید قرآن در این زمینه چه می‌گوید:

- «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء، ۷۲)

ترسم بروم عالم جان نادیده	بیرون روم از جهان، جهان نادیده
در عالم جان چون روم از عالم تن	در عالم تن عالم جان نادیده

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۶۴)

یا:

«اگر عقل انسان آزاده باشد، در امور آن طور قضاوت می‌کند که در واقع نفس‌الامر چنان است: خوب را خوب و بد را بد می‌بیند. اگر تحت تأثیر و نفوذ کانون خواهش‌های دل باشد آن طوری قضاوت می‌کند که دل می‌خواهد و می‌پسندد، نه آن طوری که حقیقت است... از سخنان مولای متقیان علی (ع) است، می‌فرماید:

- «من عشق شیئاً اعشى بصره و اعرض قلبه»

چون غرض آمد هنر پوشیده شد	صد حجاب از دل به سوی دیده شد
---------------------------	------------------------------

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۲-۲۸۲)

استاد همین مفهوم را در کتاب جاذبه و دافعه علی (ع) آورده و در کنار حدیث فوق‌الذکر، حدیث زیر را نیز نقل کرده می‌فرمایند:

- «حبّ الشیء یعمی و یصم»

دوستی هر چیزی کور و کر می‌کند

وحشی:

اگر در کاسه چشمم نشینی بجز از خوبی لیلی نبینی»

(مطهری، ۱۳۶۸ ص ۷۴)

«و نیز علی(ع) می‌فرماید: «خودبینی و خود بزرگ بینی انسان نسبت به خود-که از آن به(عجب) تعبیر می‌کند- یکی از فاسدان عقل و خرد اوست»
شاعر فارسی زبان ما می‌گوید:

حقیقت سرایی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی که هر جا برخاست گرد نبیند نظر گر چه بیناست مرد
تو را تا دهان باشد از حرص باز نیاید به گوش دل از غیب راز

در قرآن کریم این تعبیر زیاد آمده که: «بر دل‌ها قفل زده شده است» و یا اینکه «گوش هست و شنوایی نیست و چشم هست و بینایی نیست». (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱)
کوری چشم و عدم شنوایی در نتیجه اغوای نفس است. علمای اخلاق کسانی را که اسیر نفس هستند و غفلت حس شناخت را از آنها گرفته به کسانی تشبیه می‌کنند که به خواب حاصل از فریب نفس و زندگی دنیوی گرفتار آمده‌اند. استاد به استناد کلام مولا(ع) چنین آورده‌اند:

- «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» (دیلمی، ۱۳۸۳، ص ۷۶)

همچنین دنیا که حلم نائم است خفته پندارد که خود این قائم است
تا برآید ناگهان صبح اجل وا رهد از ظلمت ظن و دغل
آنچه کردی اندرین خواب جهان گرددت هنگام بیداری عیان

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۶-۳۸۵)

اندیشه‌های عرفانی شهید مطهری در پیوند قرآن، حدیث و شعر فارسی/ ۱۴۹

«قرآن کریم عده‌ای را ذکر می‌کند، می‌گوید: «چشم‌ها ناپینا نیست، بلکه دل‌ها ناپیناست» مقصود از همه این‌ها، این است که... منافع مادی و مطامع دنیوی آنها به آنها اجازه نمی‌دهد که در برابر حق تسلیم شوند. سعدی می‌گوید:

بدوزد شره دیده هوشمند در آرد طمع مرغ و ماهی به بند

می‌گویند بزرگترین دشمنان بشر احساسات سرکش و نفس اماره اوست، هیچ دشمنی به پایه این دشمن نمی‌رسد» (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۵-۱۶۴)

شهید اعتقاد دارد از آفات نفس و حبّ به یک امر به صورت افراطی باعث می‌شود شخص ماهیت خود را فراموش کرده و به آن شیء تبدیل شود و از آن به «صیروت» یاد می‌کند.

«این است که عشق و علاقه و طلب یک چیز، آن را در مرحله غایت و هدف انسان قرار می‌دهد و در حقیقت آن چیز در مسیر صیروت و شدن آدمی واقع می‌شود، در احادیث ما وارد شده است:

- «من احبّ حجرا حشره الله معه» (قمی، ۱۴۱۶، ص ۲۱۸)

اینجا با یک رباعی عارفانه در این زمینه سخن را کوتاه می‌کنیم:

گر در طلب گوهر کانی، کانی ور در پی جستجوی جانی جانی
من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جستن آنی، آنی

(مطهری، ۱۳۴۵، ص ۹۹-۲۹۸)

استاد در همه آثار خود مخاطبان را از تأثیرگذاری نفس بر روحشان هشدار داده و به انواع تأثیر نفس پرداخته است، یکی از تأثیرات نفس بر آدمی قساوت قلبی است:

- «ما ضرب الله عبداً بعقوبه اشد من قسوه القلب» (دیلمی، ۱۳۸۳، ۱۴۲)

«خدا هیچ بنده‌ای را به هیچ عقوبتی معاقب نکرده است که بالاتر از سنگدلی باشد. در قصص الانبیا مردی به شعیب پیغمبر(ع) گفت که چرا من این همه گناه می‌کنم و خداوند مرا عقوبت نمی‌کند؟ جواب آمد که تو گرفتار بدترین عقوبت‌ها هستی و نمی‌دانی، مولوی این داستان را چنین بیان می‌کند:

آن یکی، می‌گفت در عهد شعیب که خدا از من بسو، دیدست عیب

چند دید از من گناه جرم‌ها
حق تعالی گفت در گوش شعیب
که بگفتی چند کردم من گناه
عکس می‌گویی و مقلوب ای سفیه
چند چندت گیرم و تو بی‌خبر
زنگ تو بر توست ای دیگ سیاه
بر دلت زنگار بر زنگارها
و زکرم یزدان نمی‌گیرد مرا
در جواب او فصیح از راه غیب
وز کرم نگرفت در جرمم اله
ای رها کرده ره و بگرفته تیه
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر
کرد سیمای درونت را تباه
جمع شد تا کور شد ز اسرارها

(مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۶۰)

بنابراین با توجه به آیه قرآنی از گرفتاران نفس می‌پرسد آیا وقت آن نیامده که دلها این قساوت را کنار بگذارد:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» (حدید/۱۶)
«... شیخ بهایی می‌گوید:

جد تو آدم، بهشتش جای بود
یک گنه ناکرده گفتنش تمام
تو طمع دادی که با چندین گناه
قدسیان کردند بهر او سجود
مذنی، مذنب، برو بیرون خرام
داخل جنت شوی ای رو سیاه

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۵۰-۱۴۹)

خلاف آمد عادت

وقتی ابلیس پر تلبیس نوع انسان را تهدید به اغواء می‌کرد گروهی از آنها را مستثنی ساخت، و آن گروه کسانی نبودند جز «مخلصین». مخلصین همان‌هایی هستند که قرآن درباره آنان می‌فرماید:

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (حجر/۴۲)
یا
«إِنَّمَا سُلْطَانُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ» (نحل/۱۰۰)

بنابراین، این گونه نیست که شیطان بتواند بر همه مسلط شود، کسانی هستند که در مقابل او قد علم می‌کنند و فریب او و نفس را که عامل اوست نمی‌خورند. به کلام شیخ شهید برمی‌گردیم و می‌بینیم که چگونه انسانها را ترغیب و تشویق به مبارزه می‌کند و پوچ بودن تهدیدات شیطان بزرگ را خاطر نشان می‌کند: «باز پیغمبر فرمود:

«اشجع الناس من غلب هواه» (مجلسی، ج ۷۰، ص ۷۶)

از همه مردم شجاع‌تر و دل‌اورتر و دلیرتر آن کسی است بر هوای نفس خود پیروز شود. باز اینجا مسأله، مسأله شجاعت است. مسأله قدرت است، مسأله غلبه است. سعدی می‌گوید:

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مثنی بزنی بر دهنی
مولوی می‌گوید:

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو طالب مردی چنینم کوبه کو

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۷۹)

استاد به پیروی از حدیث نبوی جهاد با نفس را جهاد اکبر می‌داند؛

«در حدیث معروف، رسول اکرم (ص) فرمود:

«مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الاصغر» (کلینی ۱۳۵۹، ج ۵، ص ۱۲)

مرحبا به مردمی که جهاد کوچک را به جای آوردند و جهاد بزرگتر بر عهده آنها باقی است. به قول مولوی در شرح همان حدیث نبوی:

کشتن این، کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست»

در صفحات دیگری از این کتاب دو بیت دیگر از مثنوی را که ادامه بیت بالاست، می‌آورد:

قد رجعنا من جهاد الاصغریم با نبی اندر جهاد اکبریم

سهل دان شیری که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند

(مطهری، ۱۳۷۳، ص ۲۸۱)

راهکار جهاد اکبر چیست؟

«اگر می‌خواهی از نفس تن آزاد شوی باید بمیری

— «موتوا قبل أن تموتوا»

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی

که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

یا:

تا انسان از طبیعت نمیرد به حقیقت زنده نمی‌شود، حافظ می‌گوید:

... تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد»

(مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵)

وقتی کسی متوجه شد تمام انحراف‌هایش از نفس است، عقل به او حکم می‌کند نسبت به نفسش بدگمان باشد.

— «المؤمن لا یمسی و لا یصبح الا و نفسه ظنون عنده» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

«مؤمن خصلتش این است صبحی را به شام نمی‌برد و شبی را به صبح نمی‌آورد مگر اینکه نفسش مورد بدگمانی او است، همیشه باید بدگمان به نفس خود نگاه می‌کند. مثل آدمی که همسایه خانگی دارد که به او اعتماد ندارد.. سعدی می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی این که در نفس خوش بین مباش دگر اینکه در غیر بدبین مباش

(مطهری، ۱۳۷۲، ۱۴۵)

این فصل را به عنوان «خلاف آمد عادت» نام گذاشتیم. در ادبیات اخلاقی اعراض از نفس از فضایل اخلاقی به شمار می‌رود و در این در حقیقت علی‌رغم میل نفس، عمل کردن است که «زهد» هم نامیده می‌شود. انسان اخلاق‌گرا وقتی به شرارت نفس پی برد و دید که این همراه، همراه صادقی نیست، هر چه پیشنهاد می‌کند بر خلاف آن عمل می‌کند، از این جاست که زهد پایه و اساس فضایل قرار می‌گیرد:

اندیشه‌های عرفانی شهید مطهری در پیوند قرآن، حدیث و شعر فارسی/ ۱۵۳

«در روایات اسلامی به این فلسفه زهد تصریح شده‌است و در نهج‌البلاغه بالخصوص بر آن تکیه شده‌است. در حدیث از امام صادق علیه‌السلام رسیده که:

«و کل قلب فیه شکّ و شرک فهو ساقط و انما ارادوا الزهد لتضرع قلوبهم للاخره»
«چنانکه می‌بینیم در این حدیث هر نوع هواپرستی و لذت پرستی، «شرک» و بر ضد خدا بودن خوانده شده‌است، مولوی زهد عارفانه را این چنین توصیف می‌کند:

زهد اندر کاشتن کوشیدن است معرفت آن کشت را روئیدن است
جان شرع و جان تقوا عارف است معرفت محصول زهد سالف است

(مطهری، ۱۳۴۵، ص ۲۴۲)

گر نپسندی به از آن می دهند

در قسمت‌های آغازین مقاله بخشی به عدل الهی اختصاص داده شده‌بود. خداوند بر پایه عدالت ربوبی وعده داده که هر کس فریب نفس را نخورد و از این جهاد مقدس سربلند بیرون آید پاداش عمل خود را می‌بیند:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»

خداوند علاوه بر آیه مذکور، در بسیاری از آیات دوری از نفس را سبب نجات و رستگاری معرفی کرده‌است. حال به کلام استاد برمی‌گردیم:

«قرآن» می‌گوید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» (شمس/ ۹)

«رستگار شد آن که نفس خود را پاک کرد».

تزکیه و تصفیه نفس انسان را با خودش آشنا می‌کند، با تزکیه و تصفیه نفس، یک سلسله حکمت‌های الهی، راه را و سلوک را به انسان نشان می‌دهد و غبارها را از جلوی چشم انسان برمی‌گیرد.

نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گر چه بیناست مرد

(مطهری، ۱۳۷۱، ص ۵۳)

استاد شهید در کتاب انسان کامل با استناد به همین آیه، بیت‌هایی را از حافظ به استشهاد آورده می‌گوید:

«ظهور فرشته بر دل تو و یافتن گنج مقصود نتیجه تزکیه نفس توست:

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید...
ترک گدایی مکن که گنج بیابی از نظر رهروی که در گذر آید
(مطهری، ۱۳۷۳، ۱۷۴)

در ادامه از خود می‌پرسد نتیجه تزکیه چیست؟

«پایان راه از نظر حکیم این بود که انسان، یک جهان بشود، جهانی از اندیشه و فکر:

- «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی»

نقش همه جهان ولو به طور کلی در آینه عقلش بینند، یعنی جهان را در درون خود می‌بینند، مولوی گوید:

بحث عقلی گر دُر و مرجان بود آن دگر باشد که بحث جان بود
بحث جان اندر مقامی دیگر است باده جان را قوامی دیگر است
(همان، ص ۱۷۵)

استاد در همین کتاب در توضیح آیه:

- «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفُنَّدُونَ» (یوسف/۹۴)

استشمام بوی یوسف را در اثر صفای باطن و عروج روحی یعقوب می‌داند که آن نیز حاصل تزکیه نفس است:

«یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم
(همان، ص ۱۸۳)

علاوه بر آیاتی که حضرت استاد در آثار خود در این موضوع به کار برده، به احادیث مهمی نیز اشاره کرده‌است:

«استفت قلبک و ان افتاک المفتون»

«نظر واقع بینانه را از قلبت بپرس. اگر چه صاحب نظران به خلافتش نظر بدهند. مولوی این حدیث را به شعر درآورده:

پس پیامبر گفت استفت القلوب گر چه مفتیشان برون گوید خطوب
و یا در شعری دیگر:

گوش کن استفت قلبک از رسول گر چه مفتی برون گوید فضول

پیامبر بر این نکته انگشت می‌گذارد که اگر انسان جوینده حقیقت باشد و برای کشف حقیقت خود را بی‌طرف و خالص بکند، در این صورت قلب او هرگز به او خیانت نمی‌کند و او را به مسیر صحیح هدایت خواهد کرد». (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۶۶)
در جایی دیگر حدیثی نبوی را نقل می‌کند و می‌فرماید:

«من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینایع الحکمه من قلبه الا لسانه»

«اگر بشر... با شکم و شهوت و مقام زندگی نکند و هیچ انگیزه‌ای جز خدا نداشته باشد چشمه‌هایی از حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود... راجع به همین جمله پیامبر چه شعرها و جمله‌ها به وجود آمده‌است، مانند شعر معروف حافظ:

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معمّا با قرینی
که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

پس اسلام جزء گروهی است که منبع دل و ابزارش را که تزکیه است، به رسمیت می‌شناسد» (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۷۶)

یکی از زیباترین جلوه تأثیر تزکیه در نفس آدمی و رساندن او به مقامی که ملائکه نیز به آن دسترسی ندارند، در حالات زید(یکی از صحابه پیامبر اکرم) مشاهده می‌شود.

«روزی پیامبر اکرم (ص) در وقت بین الطلوعین سراغ اصحاب صفه رفت. در این میان چشمش به جوانی افتاد... فرمود:

«کیف اصیحت؟»

چگونه صبح کرده‌ای؟ عرض کرد:

«اصیحت موقناً.»

یا رسول الله در حالی صبح کرده‌ام که اهل یقینم... فرمود:

«ما علامه یقینک»

عرض کرد:

«أن یقینی یا رسول الله هو الذی احزننی و اسهر لیلی و اظما هو اجری»

علامت یقین من این است که روزها مرا تشنه می‌دارد و شبها مرا بی‌خواب... نمی‌گذارد که حتی یک روز مضطر باشم. فرمود: این کافی نیست، بیش از این بگو، علامت بیشتری از تو می‌خواهم. عرض کرد: الآن که در این دنیا هستم درست مثل این است که آن دنیا را می‌بینم، صداهای آنجا را می‌شنوم. صدای اهل بهشت را از بهشت و صدای اهل جهنم را از جهنم می‌شنوم.

گفت پیغمبر صباخی زید را	کیف اصیحت ای رفیق با صفا
گفت عبداً موقناً باز اوش گفت	کو نشان از باغ ایمان گر شگفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفتم ز عشق و سوزها
گفت از این ره کوره‌آوری بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون ببینند آسمان	من ببینم عرش را با عرشیان
هین بگویم یا فرو بندم نفس	لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس

(مطهری ۱۳۷۳، ص ۱۰۳-۱۰۲)

شهید مطهری بارها در آثار خود آورده‌اند که تزکیه عامل صفای درون و گشوده شدن چشم دل است که در نتیجه انسان به رویت باطن جهان قادر می‌شود.

«شخصی از امیرالمؤمنین (ع) سؤال کرد:

-«هل رأيت ربك»-

آیا خدای خود را دیده‌ای؟ فرمود:

-«لم اعبد رباً لم اره»-

من خدایی را ندیده‌ام بندگی نکرده‌ام، بعد فرمود:

-«لم تره العيون بمشاهدة العيان و لكن رأية القلوب بحقایق الايمان» (نهج البلاغه،

خطبه ۱۷۸)

بلی خدا دیده می‌شود اما نه به چشم، چشم ابزار این کار نیست، و برای این کار آفریده نشده‌است، او را دل روشن به نور ایمان می‌بیند. دیده دل است که می‌تواند او را شهود کند.

دیدن روی تو را دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان‌بین من است

(مطهری، ۱۳۷۰، ص ۳۰۴)

مطالبی که ذکر شد قسمتی از کاربردهای شعر و انطباق آیات و احادیث و اشعار در آثار شهید مطهری بوده که نگارنده سعی کرد با یک روال منطقی و ساختار موضوعی در قالب یک مقاله ارائه دهد. موارد دیگری از این نوع کاربردها نیز در موضوعات فلسفی، کلامی و مصطلحات صوفیه در آثار شهید مطهری دیده می‌شود. در ابتدای نگارش مقاله، قصد نگارنده بر آن بود که تمام استنادهای شعری استاد را در قالب یک مقاله ارائه دهد. اما عملاً این کار امکان‌پذیر نشد چرا که محدودیت مقالات از حیث تعداد صفحات چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. ان شاء الله بقیه موارد را در یک مقاله جداگانه تنظیم و منتشر خواهد کرد. بمنّه و کرمه

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه، ۱۳۸۶، مترجم: دشتی، محمد، قم، زهد.
- ۳- ابن حنبل، احمد ابن محمد، بی تا، مسند، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- ۴- دیلمی، محمد حسن، ۱۳۸۳، ارشاد القلوب، مترجم: طباطبایی، سید عباس، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵- فیض کاشانی، محسن، ۱۳۸۷، تفسیر شریف صافی، بی نا.
- ۶- قمی، عباس، ۱۳۸۳، مفاتیح الجنان، چاپ دوم، قم، روح.
- ۷- _____، _____، ۱۴۱۶ ه. ق، سفینه البحار و مدینه الحکم و آثار، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی.
- ۸- کلینی، محمد، ۱۳۵۹، اصول کافی، مترجم: مصطفوی، سید جواد، تهران، انتشارات علمیه اسلامی.
- ۹- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، آشنایی با قرآن، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صدرا
- ۱۰- _____، _____، ۱۳۷۳، اسلام و مقتضیات زمان آن، چاپ نهم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۱- _____، _____، ۱۳۷۳، انسان کامل، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۲- _____، _____، ۱۳۷۰، بیست گفتار، چاپ هفتم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۳- _____، _____، ۱۳۷۳، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ بیست و سوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۴- _____، _____، ۱۳۷۲؛ تکامل اجتماعی انسان، چاپ هفتم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۵- _____، _____، ۱۳۷۳، توحید، چاپ اول، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۶- _____، _____، ۱۳۶۸، جاذبه ودافعه علی (ع)، چاپ نهم، تهران، انتشارات صدرا.

- ۱۷- _____ ، _____ ، ۱۳۷۳ ، حکمت‌ها و اندرزها، چاپ سوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۸- _____ ، _____ ، ۱۳۶۸ ، ده گفتار، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۹- _____ ، _____ ، ۱۳۵۴ ، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، تهران، چاپخانه رودکی.
- ۲۰- _____ ، _____ ، ۱۳۶۰ ، شرح منظومه، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت.
- ۲۱- _____ ، _____ ، ۱۳۷۲ ، عدل الهی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۲- _____ ، _____ ، ۱۳۶۸ ، عرفان حافظ، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۳- _____ ، _____ ، ۱۳۷۰ ، فطرت، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۴- _____ ، _____ ، ۱۳۷۲ ، فلسفه اخلاق، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۵- _____ ، _____ ، ۱۳۷۰ ، فلسفه تاریخ، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۶- _____ ، _____ ، ۱۳۷۳ ، گفتارهای معنوی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۷- _____ ، _____ ، ۱۳۷۱ ، مسأله شناخت، چاپ ششم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۸- _____ ، _____ ، ۱۳۷۰ ، مقالات فلسفی، چاپ سوم، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۹- _____ ، _____ ، ۱۳۷۳ ، نبوت، چاپ اول، تهران، انتشارات صدرا.
- ۳۰- _____ ، _____ ، ۱۳۷۰ ، ولاءها و ولایت‌ها، چاپ ششم، تهران، انتشارات صدرا.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.